

سازه انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل

سید داود آقایی*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

الهام رسولی

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۲۶ - تاریخ تصویب: ۸۷/۷/۲۸)

چکیده:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رغم ثبات برخی از عوامل موثر در سیاست خارجی، رفتار خارجی این کشور در قبال اسرائیل دچار دگرگونی اساسی شد و حالت منازعه جویانه به خود گرفت. در حالی که قبل از این دوران، روابط دو رژیم در زمینه‌های مختلف استراتژیک، نظامی و حتی اقتصادی در سطح بالایی قرار داشت. بنابراین، سوال اصلی پژوهش حاضر این است که کدام نظریه روابط بین‌الملل بهتر می‌تواند این تغییر در سیاست خارجی را تبیین نماید؟ بدین جهت این مقاله فرضیه اصلی خود را روی نظریه سازه‌انگاره روابط بین‌الملل قرار داده و بیان می‌دارد که شکل‌گیری منافع ج.ا.ایران و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن ریشه در نحوه شکل‌گیری و تکوین هویت آن دارد. بدین منظور در بخش اول این مقاله به بررسی تئوری سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، در بخش دوم به نقش این نظریه در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و در بخش سوم به بررسی سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال اسرائیل از منظر این نظریه پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی:

گفتمان - مفصل بندی - نشانه - هویت - معنا

مقدمه

* مسئول مقاله فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵ Email: Davood_Aghaee2003@yahoo.com

برای اطلاع از دیگر مقالات این نویسنده که در این مجله، منتشر شده‌اند به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ با وجود بقای تهدیدات مشترک علیه ایران و اسرائیل یعنی رادیکالیسم عربی، بلافاصله روابط آنها قطع شد و سفارت اسرائیل در تهران در اختیار فلسطینیان قرار گرفت. از آن پس، مساله فلسطین و حمایت از آنها در صدر اهداف سیاست خارجی ج.ا.ایران قرار گرفت و این کشور، رژیم صهیونیستی را عامل استعمار غرب و به-ویژه آمریکا در منطقه خاورمیانه دانست (یوسفی ۱۳۸۲: ۲۲).

بنابراین ج.ا.ایران جدای از ملاحظات ژئوپلیتیک خود به قطع رابطه با رژیم صهیونیستی اقدام کرد و سیاست خاورمیانه‌ای را در پیش گرفت که در قالب پارادایم‌های واقع‌گرایی و لیبرالی قابل فهم نبود. در حالی که قبل از وقوع انقلاب در ایران، این دو رژیم دوست و متحد یکدیگر بودند و در زمینه‌های گوناگون با یکدیگر همکاری بسیار نزدیک داشتند (Roshandel, 2000: 105-107). در حال حاضر، سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال اسرائیل به‌طور عمده حول محور ایجاد ائتلافی ضد این کشور می‌چرخد و حتی حاضر به برخورد نظامی با آن است (یونسین ۱۳۸۰: ۵۲). هدف اصلی این پژوهش بررسی علت اصلی تغییر نگرش ایران براساس مناسب‌ترین پارادایم موجود در روابط بین-الملل است، به همین جهت از پارادایم سازه‌انگاری جهت تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل، مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدین منظور ابتدا در بخش اول این مقاله به معرفی این پارادایم می‌پردازیم.

بخش اول: سازه‌انگاری به عنوان نظریه‌ای در روابط بین‌الملل

یکی از نظریه‌های غالب در دهه اخیر در رشته روابط بین‌الملل (IR)، نظریه سازه‌انگاری (Constructivism) است که تلاشی عمیق در حوزه فرانظری (هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) محسوب می‌شود. پیشروان این نظریه به لحاظ مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان / اثبات‌گرایان از یک‌سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۳۱۵). به عبارت دیگر، سازه‌انگاری به‌مثابه یک فلسفه خاص مبین گرایش‌ها و تلقی‌هایی خاص در باب مسائل هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه است (Delantly 1997: 8). درواقع، این دیدگاه در نفی ذات‌گرایی (essentialism) شکل می‌گیرد، چرا که سوژه را امری شکل‌گرفته در تاریخ و زمینه می‌داند (Gergen 2001: 7-8).

مباحث هستی‌شناسی کانون توجه سازه‌انگاران است و در واقع، آنها کانون بحث را در حوزه روابط بین‌الملل از معرفت‌شناسی (جریان غالب مدرنیته) به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند که مایل است جهان و موجودیت‌های آن را در حال شدن ببیند تا بودن (Guzzini 2000: 144). در همین بعد هستی‌شناسانه است که توجه سازه‌انگاران عمدتاً به انگاره‌ها، معانی، قواعد، رویه‌ها و هنجارها

معطوف شده و به نظر آنها این نظام‌های معنایی هستند که تعریف می‌کنند که کنشگران چگونه باید محیط خود را تفسیر کنند (Wind 1997: 225).

سازهانگاران جهان و جمله جهان بین‌المللی را یک پروژه "برساختن بی‌پایان" می‌دانند که برساختن آن بر زمینه‌ای از ادراکات و تلقی‌های زمینه‌مند فراهم می‌آید. در این نگرش بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌شود. از این منظر، امکان دسترسی مستقیم و بی‌واسطه به جهان وجود ندارد، چرا که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرند و معنا می‌یابد و این معناسازی است که کمابیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد (Onuf 1989: 22). این رهیافت استدلال می‌کند که واقعیت بین‌المللی یک امر اجتماعی برساخته به وسیله ساختارهای شناختی است که همین ساختارها به جهان مادی معنا می‌دهند، سیاست بین‌الملل نیز از این دیدگاه، قلمروی اجتماعی است که ویژگی‌های آن نهایتاً از طریق ارتباطات و تعامل میان واحدهای آن تعیین می‌گردد (Adler 1997: 319).

اونف از مهم‌ترین متفکران سازهانگاری و آغازگر گسترش این دیدگاه به روابط بین‌الملل شناخته می‌شود. افرادی همچون اشلی، دردریان، والکر، کراتوچویل، دسلر، راگی و در نهایت ونت تلاش وی را پی گرفتند و بدین ترتیب ادبیات سازهانگاری در روابط بین‌الملل گسترش یافت.

ونت یکی از متفکرین معروف این دیدگاه، سازهانگاری را نوعی ایده الیسم ساختاری می‌داند و معتقد است ساختارهای اجتماعی محصول انگاره‌های مشترک انسانی است و بعد ساختاری آن به این معناست که معتقد است نهادها و قواعد مستقر در آنها دارای سرشتی عینی و محدود کننده برای بازیگران هستند (ونت ۱۳۸۴: ۸۰).

از دیگر مباحث مهم در سطح هستی‌شناسی برای سازهانگاران، مساله هویت کنشگران می‌باشد. قبل از ورود به این بحث می‌بایست این نکته را خاطر نشان کرد که اصولاً یکی از مهم‌ترین علت‌های اهمیت دیدگاه سازهانگاری در روابط بین‌الملل وابستگی این رهیافت به مساله هویت دولت‌ها است (Zehfuss 2001: 315). هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها را نمی‌توان جدای از بستر اجتماعی‌شان تعریف کرد چرا که آنها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند. هویت‌های اجتماعی برداشت‌هایی خاص از خود و موقعیت خویش را در ارتباط با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاص را تولید کرده که به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. این که "خود" خود را دوست، دشمن یا رقیب دیگری بداند تفاوت بسیار در تعامل آنها ایجاد خواهد کرد (went 1994: 348-357). سازهانگاران در تعریف هویت آن را "تعریف خود" یا "تعریف کیستی خود" در مقابل دیگری دانسته‌اند (جنکینز ۱۳۸۱: ۳۳). از نظر آنها هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد جهان خود را معنادار کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌های

دیگر اقدام کنند و آنها را دوست و یا دشمن تعریف کنند. دولت‌ها با این تصورات در صدد تغییر و یا حفظ وضع موجود برمی‌آیند، با کشوری متحد می‌شوند و یا علیه دیگران اقدام می‌کنند (Wilmer 2002: 59).

هویت به مثابه امری محوری در سازه‌انگاری، بر ساخته در فرایند مشارکت در معانی جمعی و اجتماعی است. در چارچوب این هویت است که بازیگر در عرصه بین‌المللی تصورات خود از دیگران و اهداف خود را مشخص می‌کند و به کنش می‌پردازد و رابطه با دیگران را شکل می‌دهد. در واقع دیدگاه سازه‌انگاران به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌تواند با روابط نهادینه آنها گسترش یابد (Wind 1997: 240). در واقع، روابط میان دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای هم قائلند نه بر اساس قدرت (Knutsen 1997: 154). و در این جاست که هویت به موضوعی مهم تبدیل می‌شود. از نظر سازه‌انگاران هویت دولت دو معنای متمایز دارد که یکی از آن هویت جمعی است که شامل خصوصیات درونی، انسانی، مادی و ایدئولوژیک آن و دیگری هویت اجتماعی است که عبارت است از معنایی که کنش‌گر در نگاه به دیگران به خود می‌دهد (Price and Smith 1998: 268).

به طور کل در نظر سازه‌انگاران، هر هویتی تعریف اجتماعی کنش‌گر است و ریشه در نظریه‌هایی دارد که کنش‌گران به شکلی جمعی درباره خود و دیگری دارند. از این منظر به نظر ونت اعمال اجتماعی فرایندهای علامت‌دادن، تفسیر و پاسخ‌اند که در بستر آنها شناخت مشترک خلق می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد (Went 1999: 238). بر همین اساس است که در روابط بین‌الملل در مقابل کنش واحدی از سوی دوست و دشمن برخوردهای متفاوت صورت می‌گیرد، چرا که معنای کنش آنها متفاوت است (Went 1992: 105). از این منظر آنچه مردم می‌خواهند وابسته به این است که با که تعامل دارند، از این فرایند تعامل چه می‌آموزند، و چگونه اولویت‌ها و منافع خود را نسبت به دیگران مشروعیت می‌بخشند (Lepgold and Nincic 2001: 85).

در این میان استیو اسمیت بر این باور است که، کنش‌گران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند. چرا که هویت و منافع اموری رابطه‌ای و نسبی هستند و وقتی ما آنها را تعریف می‌کنیم، تعریف می‌شوند (Smith 2001: 244). اسمیت همچنین معتقد است که ساختارهای فکری از طریق سه سازوکار مختلف یعنی تخیل، ارتباطات و محدودیت به هویت‌های کنش‌گران شکل می‌دهند (Smith 2001: 155).

ادلر نیز با محور قرار دادن مقوله هویت اشاره می‌کند که هویت دولت‌ها محور تعریف آنها از واقعیت و برساختن مسائلی چون قدرت، امنیت ملی، دوست و دشمن و... و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش براساس آنهاست (Adler 2001: 147). ونت هم در مقاله‌ای با همکاری رونالد چپرسون و کاتزنشتاین با عنوان "هنجارها، هویت و فرهنگ ملی" محور کار خود را بر نقد ایده دولت به مثابه

بازیگر عقلانی قرار داده و اشاره می‌کند که محیط فرهنگی دولت‌ها نه تنها به انگیزه‌های آنها جهت می‌دهد بلکه بر هویت آنها نیز تاثیر می‌گذارد و آن را شکل می‌دهد. به نظر او عناصر این فرهنگ یکی هنجارهای داخلی و دیگری هنجارهای بین‌المللی مورد مطالعه رژیم‌هاست (ونت ۱۳۸۴: ۲۸۱).

کراتوچویل و کاتزنشتاین نیز در مقاله‌ای جداگانه بر تاثیر هویت داخلی و هنجارهای بین‌المللی بر رفتار و تلقی‌های بازیگران تاکید می‌کنند. به گونه‌ای که بازیگران در قالب تصورات خود که برآمده از محیط داخلی، اسطوره‌ها، جهان‌بینی‌ها و باورهای عمومی آنها می‌باشد وارد عرصه بین‌المللی می‌شوند (Katzenstein 1996: 58-65).

یکی دیگر از مباحث مهم و مرتبط با مساله هویت از نظر سازهانگاران، سیال بودن و به عبارت دیگر متحول بودن هویت‌ها است. هویت می‌تواند تحت شرایط مادی سیال باشد. و کار مهم سازه‌انگاران این است که می‌توانند این تغییر و سیالیت را توضیح دهند. چرا که به نظر آنها هویت امریست اجتماعی، به این معنا که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود. بنابراین، هویت سیال است. برای همین است که در نگاه آنها برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر می‌باشد و به تبع شکل‌گیری یک هویت جدید منافی جدید هم برای یک دولت مطرح می‌شود (Rittberge 2002: 124).

بنابراین، این هویت‌های متفاوت و متحول اند که به منافع و رفتارهای کنش‌گران شکل می‌دهند. در این راستا، ونت معتقد است این تحول از سه راه صورت می‌گیرد: نهاد حاکمیت، رشد همکاری که می‌تواند به تحول در هویت‌ها منجر شود و تلاش‌های عاملان برای تحول هویت‌های خود محور به هویت‌های جمعی (Went 1999: 145-154).

از این‌رو از منظر سازهانگاران هویت‌های دولتی از طریق رویه‌های پیچیده و متداخل و اغلب متناقض و تاریخی قوام می‌یابند و در نتیجه سیال و بی‌ثبات و دائماً در حال دگرگونی هستند (Knutson 1997:88). از سوی دیگر با دگرگونی انگاره‌ها و تلقی‌ها در نهایت تغییر در نظام نیز ممکن می‌شود. در این تغییر، تحول در وضعیت یک بازیگر بر حسب نقش آن، بر مجموعه‌ای از بازیگران دیگر نیز تاثیری قاطع دارد. بنابراین در این چارچوب، هویت و منافع نه اموری از پیش داده شده و برآمده از ساختار توزیع قدرت، بلکه امری نشأت گرفته از منابع داخلی هویت بازیگران است (Neimeyer 2001: 315).

یکی دیگر از مهم‌ترین دستاوردهای سازهانگاران در روابط بین‌الملل، وارد کردن نقش هنجارها و هنجارمندی در سیاست بین‌الملل و توجه به آنها در شکل‌گیری هویت می‌باشد. این هنجارها به دو شیوه بر رفتار کارگزاران تاثیر می‌گذارند: در شیوه اول آنها مانند قواعدی‌اند که هویت کارگزاران را تعیین کرده و یا ساخت می‌دهند و در شیوه دوم یک نقش تنظیم‌کننده در

رفتار کارگزاران ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها تاثیر تکوینی و تاثیر تنظیمی بر رفتارهای کارگزاران دارند (Guzzini 2000: 151).

در کنار بحث هویت، یکی دیگر از مباحث مهم سازه‌انگاران در سطح هستی‌شناسی توجه به نقش قوام بخش ساختار - کارگزار است. به عبارت دیگر، برای آنها ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. به نظر ونت، ساختارها به عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و بر اساس آنها کنش‌گران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند (Went 1992: 114). از نظر سازه‌انگاران ساختار جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد در این جا می‌توان این گونه بیان کرد که آنها تا حد زیاد تحت تاثیر آراء آنتونی گیدنز و نظریه ساختاریابی (structuration) وی هستند. نیکلاس اونف نیز یکی دیگر از متفکرین سازه‌انگار بر قوام متقابل بدون آغاز و پایان‌ناپذیر کارگزار و ساختار تاکید می‌کند. به نظر او افراد و جوامع یکدیگر را برمی‌سازند یا به یکدیگر شکل می‌دهند. آنچه از نظر او این قوام متقابل را ممکن می‌سازد، قواعد است (Onuf 1989: 141-148).

در کل، برای سازه‌انگاران واقعیت نظام نه امری از پیش ساخته، که امری تکوین یافته در تعامل متقابل بازیگران است و شاخصه و ویژگی‌های این عرصه اجتماعی در این تعاملات ظاهر می‌شود. بازیگران در تعامل متقابل خود بر اساس سازه‌ها و ایده‌ها و تصورات ذهن خود عمل می‌کنند. از منظر آنها کنشگران، کنشگرانی جامعه شناختی و ایفاکننده‌ی نقش‌اند و نه صرفاً کنش‌گران اقتصادی. (آنچه که در نظر واقع‌گرایان و نئولیبرال‌ها وجود دارد). از این منظر کنش‌گران (تصمیم‌گیرندگان) براساس هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه‌ی تاریخی و فرهنگی است، تصمیم‌گیری می‌کنند. و این هنجارها که خود از طریق جامعه‌پذیری برای کنشگران درونی می‌شوند، منافع و اهداف کنشگران را تعریف کرده و به آن جهت می‌دهند (Rittbrger and wanger 1999:54-57). از نظر آنها روابط بین‌الملل چونان یک بازی است که قواعد خاص خودش را دارد. هر نوع کنشی در این بازی بر اساس معنایی که در چارچوب قواعد بازی به آن داده می‌شود، تفسیر می‌شود.

بخش دوم: سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی

در این بخش، ابتدا به تعریف فرایند تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و سپس نقشی که سازه‌انگاری می‌تواند در این فرایند داشته باشد، پرداخته می‌شود.

عرصه تحلیل سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین حیطه‌های پژوهشی روابط بین‌الملل می‌باشد که بر اساس نظریه‌های مختلف در این حوزه، به بحث در جهت تبیین رفتارهای خارجی دولت‌ها می‌پردازد. بر این اساس تحلیل سیاست خارجی عبارت است از تجزیه و تحلیل فرایندهایی چندلایه و پیچیده، شامل اهدافی که حکومت‌ها در روابطشان با دیگر دولت‌ها و کارگزاران بین-

المللی دنبال می‌کنند و نیز ابزارهایی که جهت دستیابی به این اهداف به کار می‌گیرند (Kublakova 73-75: 2001). پس در این حیطه به مسائلی چون فرایندهای جاری در سطح نهادهای رسمی و غیررسمی حکومت، روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و استراتژی‌های انتخاب عقلانی، اهداف و وسائل، محیط و سرشت سیاسی داخلی، کارگزاران و مولفه‌های روانشناختی آنان، تصورات و ایدئولوژی‌های ژئوپلیتیک و جغرافیا و... توجه می‌شود (Howard 2005: 113).

از سوی دیگر، روابط بین‌الملل نیز به مانند سایر حوزه‌های علوم اجتماعی تلاش‌های نظری عمدتاً معطوف به تشخیص و تبیین نظم‌های مهم در امور بشری است (Lepgold and Nincic 2001: 96). از این‌رو، رابطه میان نظریه روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی امری است که در دهه‌های اخیر توجه همگان را به خود جلب کرده است. چرا که در دهه ۱۹۵۰ رشته روابط بین‌الملل به دو بخش کاملاً متمایز تجزیه و تحلیل سیاست خارجی (FPA) و مطالعه سیاست بین‌الملل (IP) تقسیم شد. تجزیه و تحلیل سیاست خارجی توجه خود را روی ویژگی‌ها و خصوصیات درونی آنها که تاثیرگذار بر فرایند تصمیم‌گیری هستند متمرکز کرده در حالی که سیاست بین‌الملل توجه و تمرکز خود را بر روی روابط میان دولت‌ها به عنوان یک سیستم بین‌المللی و ویژگی‌های این سیستم می‌گذارد. در حالی که بهترین بیان برای ارتباط میان این دو حوزه آن است که آنها را حوزه‌هایی هم‌پیوند بدانیم که جنبه هم‌تکمیلی دارند که هر یک از آنها به مطالعه‌ی چیزی می‌پردازد که دیگری آن را از تحلیل خود حذف کرده است (Kublakova 2001: 115).

در واقع در درون هر نظریه روابط بین‌الملل، نکات راهنمای خوبی در خصوص تحلیل سیاست خارجی وجود دارد. علاوه بر آن، نظریه روابط بین‌الملل در بعد تجویزی، عملی و سیاست‌گذارانه نیز در ارتباط بسیار تنگاتنگی با سیاست خارجی است. در کل می‌توانیم بگوییم نظریه روابط بین‌الملل حوزه‌ای است که با حقیقت و سیاست خارجی حوزه‌ای است که با عمل سیاسی در ارتباط است و بنابراین هر دوی آنها دو روی یک سکه هستند (هادیان ۱۳۸۲: ۳۶).

در این میان، رهیافت‌های مربوط به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی را می‌توان به طور کل به سه دسته تقسیم کرد: ۱- رهیافت سنتی که تاکید بر تاریخ دیپلماسی دارد؛ ۲- رهیافت علمی روزنا؛ ۳- رهیافت رادیکال و سازهانگاران. در هر یک از این رهیافت‌ها نقش عوامل عینی و ذهنی، داخلی و بیرونی، ابزار به‌کارگیری سیاست خارجی و... کاملاً متفاوت است (Veyraynen): 1973: 67-73. اما به‌طور کل اغلب، حوزه تحلیل سیاست خارجی در روابط بین‌الملل با نگرش علم-گرایانه، کمی‌گرایانه و سطح تحلیل خرد همراه بوده است و شاید تا حدی نیز در واکنش به دیدگاه کلان‌نگر و رهیافت‌های سنتی به این حوزه شکل گرفته است (کرمی ۱۳۸۳: ۱).

در این مقاله تمرکز روی محور سوم یعنی ارتباط سازهانگاری و سیاست خارجی است، اما قبل از پراختن به آن، به دو نکته اشاره می‌شود: اول به‌رغم این که سازهانگاری در روابط بین‌الملل

چارچوب های منسجم و روشن دارد لکن در حیطه‌ی سیاست خارجی خیلی پیشرفت نداشته است. دومین نکته آن که از آغاز بنیان‌گذاری رشته روابط بین‌الملل تا به امروز شکافی اساسی میان دو حیطه مطالعه سیاست خارجی و مطالعه سیاست بین‌الملل وجود داشته که البته سازه‌انگاری با ارائه مبانی هستی‌شناسانه خود همیشه درصدد پرکردن این شکاف بوده است. چرا که آنها معتقدند تقسیم و جدایی این دو رشته اصلاً لازم نیست و می‌توان از دریچه و دیدگاه آنها این تمایز را کنار گذاشت (Kublakova 2001: 98-110).

سازه‌انگاران معتقدند گرچه دو رشته سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل مستقل از هم هستند ولی هر دو در فضایی خردگرایانه و پوزیتیویستی شکل گرفته‌اند که نتیجه آن تلقی ایستای آنها از ساختار و یا کارگزار بوده است. چرا که هر یک از این دو رشته تنها به یکی از این دو بعد می‌پردازند (Lentner 2005: 123). در مقابل، سازه‌انگاری با باور به تکوین متقابل "ساختار-کارگزار" هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری می‌برد و این نکته را بیان می‌دارد که اگر ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش، بازیگران براساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنهاست، دست به کنش می‌زنند. به نحو متقابل نیز ساختار به شیوه‌های گوناگون هویت، منافع و... آنها را تحت تاثیر قرار داده و آن را شکل می‌دهد. نتیجه طبیعی این تحلیل قرار گرفتن سطح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین‌الملل خواهد بود (Waver 1990: 335). سازه‌انگاران کارگزار را شخصی قادر به انتخاب کردن و عمل کردن بر اساس انتخابش در یک محیط اجتماعی می‌دانند. در مقابل نیز ساختار اجتماعی به مدل‌های تکرار شونده رفتار اجتماعی برمی‌گردد؛ مدل‌هایی که به نظر می‌رسد می‌تواند محدودیت‌هایی بر کارگزار ایجاد کند و رفتار اجتماعی او را جهت دهد (Guzzini 2000: 154).

بنابراین، سازه‌انگاران هیچ تناقضی میان انتخاب‌های فردی و محدودیت‌های مادی نمی‌بینند، چرا که آنها معتقدند روابط بین‌الملل، روابط اجتماعی بر ساخته است. به عبارت دیگر، آنها هم تجزیه و تحلیل سیاست خارجی را و هم روابط بین‌الملل را امری اجتماعی می‌دانند و تاکید می‌کنند که اگر هر یک از این حوزه‌ها بر نقش قوام بخش ساختار - کارگزار توجه کنند، هیچ تمایزی میان آنها وجود نخواهد داشت (Kublakova 2001: 58-57). در این دیدگاه دولت‌ها بر اساس هویت زمینه مند خود جهان را می‌سازند و بر اساس آن دست به کنش می‌زنند. ولی به طور متقابل نیز در ارتباط با آن ساخته می‌شوند و هویتشان، دچار دگرگونی می‌شود. بنابراین سیاست خارجی عمل بر ساختن است و بنا به گفته اسمیت سیاست خارجی آن چیزی است که دولت آن را می‌سازند (Smith 1998: 38-39).

اسمیت در خصوص ارتباط سازهانگاری و سیاست خارجی معتقد است، سازهانگاری اجتماعی باید به طور خاص برای تحلیل سیاست خارجی مناسب باشد، دقیقاً به این خاطر که به ساختگی اجتماعی از این مفروضه شروع می شود که کنش گران جهان خود را می سازند از سویی دیگر نقطه عزیمت تحلیل سیاست خارجی چشم انداز دولت به مثابه کنش گر است. روشن است که سیاست خارجی هر چند قلمرو محدود انتخاب است اما کنش گران تفسیر می کنند، تصمیم می گیرند، اعلام می کنند و اجرا می نمایند. بنابراین، سیاست خارجی تا حدودی عمل برساختن است، چیزی است که کنش گران تصمیم می گیرند که باشد (Smith 1998: 89). پس سیاست خارجی یک کشور شامل رویه های گفتمانی و غیرگفتمانی آن، نقشی تعیین کننده در جایگاه آن کشور در نظام بین الملل و الگوهای دوستی و دشمنی با آن دارد. از سوی دیگر، تصمیم گیری کنشگران در سیاست بین الملل بر این اساس است که جهان چگونه به نظرشان می رسد و نقش خود را در آن چگونه تلقی می کنند (Kauppi 1999: 217).

تحلیل سازهانگاری از سوی دیگر متوجه تاثیر تاریخ در شکل دهی به سیاست خارجی دولت ها می باشد. در این چارچوب، سازهانگاری معتقد است هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می گیرد؛ چرا که دولت ها با روایت تاریخ به شکلی خاص آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می دهند (Porcel 2001: 147).

در تحلیل سازهانگاران از سیاست خارجی، الگوهای ذهنی به عامل تعیین کننده سیستم خارجی تبدیل می شدند. این مساله از طریق قرار گرفتن مساله هویت نظام سیاسی در مرکز تحلیل سیاست خارجی تحقق می یابد و با این عمل، نظریه سیاست خارجی سازهانگاران ممکن می شود (Vayrynen 1973: 67). بنابراین، براساس پارادایم سازهانگاری برای فهم این که چرا دولت ها به منازعه با یکدیگر می پردازند یا اقدام به همکاری می کنند باید به بررسی این موضوع پرداخت که دولت ها چه تصویری از منافع و محیطی که در آن زندگی می کنند، دارند و چگونه این تصور تبدیل به خط و مشی سیاسی و جهت گیری سیاست خارجی آنها می شود.

در کل، انتقاد پارادایم سازهانگاری به رهیافت های علمی این است که آنگونه که این رهیافت می گویند تئوری ها و واقعیات روابط بین الملل در بیرون از ذهن افراد و گفتمان آنها نیستند، بلکه در درون ذهن افراد و گفتمان هایشان ساخته می شوند (Kashner 1996: 189-191).

بخش سوم: تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال اسرائیل از منظر

سازهانگاری

انقلاب اسلامی ایران نقطه ای عطف در تاریخ تحولات همه جانبه سیاسی از جمله بعد سیاست خارجی این مرزوبوم است. انقلاب ها به طور کل سمت و سویی نوین به رفتار خارجی ملت هایی

می‌دهند که راه انقلاب را برای دگرگونی اجتماعی انتخاب کرده‌اند و مجموعه‌ای از تصورات، انتظارات و مناسبات بین‌المللی را شکل می‌دهند. برای همین است که توجه به ابعاد سیاست خارجی انقلاب، به موضوعی کلیدی در پژوهش‌های حاضر تبدیل شده است (سجاد پور ۱۳۸۳: ۷۴).

یکی از ابعاد مهم سیاست خارجی ج.ا.ایران جهت‌گیری این کشور در قبال اسرائیل است، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به‌رغم تداوم و ثبات برخی از عوامل موثر در سیاست خارجی ایران، رفتار خارجی این کشور در قبال اسرائیل دچار دگرگونی اساسی شد و حالت منازعه‌جویانه به خود گرفت. در حالی که روابط این دو کشور در دوران سلطنت پهلوی در زمینه‌های گوناگون به ویژه در ابعاد امنیتی و اقتصادی بسیار دوستانه بود. چرا که پس از تشکیل رژیم صهیونیستی در ۶ مارس ۱۹۵۰ (۳ اسفند ۱۳۲۸) و به رسمیت شناختن آن از سوی دولت شاهنشاهی ایران به شکل دوفاکتو، اتحاد استراتژیک این دو رژیم بر اساس دکترین پیرامونی بن‌گورین شکل گرفته و تا سقوط حکومت پهلوی ادامه یافت (یوسفی ۱۳۸۲: ۲۸). در حالی که روابط ایران و اسرائیل در این دوره زمانی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی قابل فهم است، اما تغییر سیاست خارجی این کشور را نمی‌توان با این پارادایم تبیین کرد. در ارتباط با این تغییر و تحول می‌توان به شاخص‌هایی زیر اشاره کرد:

- ۱- حمایت از گروه‌های فلسطینی؛
- ۲- حمایت از حزب الله لبنان؛
- ۳- برگزاری کنفرانس‌های حمایت از انتفاضه و انقلاب مردم فلسطین؛
- ۴- مخالفت با روند صلح خاورمیانه؛
- ۵- و....

این شاخص‌ها بیان‌گر تقابل سیاست‌های ج.ا.ایران در قبال سیاست‌های اسرائیل در دوران بعد از انقلاب می‌باشد. بنابراین، هدف اصلی این مقاله بررسی تغییر و تحول صورت گرفته در سیاست خارجی ایران نسبت به اسرائیل، براساس پارادایم سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل می‌باشد. چرا که اغلب تحلیل‌های سیاست خارجی ج.ا.ایران تا به حال در قالب الگوهای سنتی و تصور بازیگر خردمند عقلانی بوده است، که مطابق با آن، دولت‌ها چون منافع عینی و مشخص در صحنه بین‌المللی دارند بنابراین در جهت دستیابی به آن نیز از ابزارهای مشخص استفاده می‌کنند. اما در هیچ کدام از این تحلیل‌ها به نحو جدی به مساله هویت نظام سیاسی ایران و تصویر آن از واقعیت عرصه جهانی توجه نشده است. چرا که با درک هویت نظام قادر خواهیم بود تا سازه‌های مفهومی که مطابق با آن، دولت و کارگزاران آن جهان را در قالب آن معنادار و دسته‌بندی می‌کنند، دریابیم.

در تحلیل سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال اسرائیل ما می‌باید به منابع هویتی این نظام پرداخته شود. در این چارچوب، زبان سیاست خارجی ج.ا.ایران نیز اهمیتی بسیار زیاد دارد چرا که در

چارچوب تفسیری برآمده از واژگان و دلالت‌های معنایی آنهاست که واقعیت بر ساخته و به کنش با آن پرداخته می‌شود (Sulfaro 1996: 303-310). این هویت اسلامی ج ایران است که تعیین‌کننده منافع و اهداف سیاست خارجی این کشور می‌باشد.

مفهوم هویت از جمله مفاهیم عمده حوزه علوم سیاسی است که متعاقب پایان جنگ جهانی دوم در چارچوب مطالعات توسعه و نوسازی کشورهای جهان سوم مورد طرح و ارزیابی عملی قرار گرفت (گل محمدی ۱۳۸۱: ۲۲۲). به نظر برگر و لوکمان هویت از اجزای اصیل واقعیت ذهنی بوده و مانند هر واقعیت ذهنی دیگر معمولاً در رابطه دیالکتیک با جامعه قرار دارد. به عبارت دیگر، فرآیند هویت‌سازی این فرصت را برای کنشگر اجتماعی فراهم می‌آورد که بتواند برای طرح و پرسش‌های بنیادین معطوف به چیستی و کیستی خود پاسخی مناسب جست و جو کند (Brown 1999: 190).

بی‌تردید هویت یک ملت موضوعی در قلمرو جغرافیای سیاسی و نیز مربوط به چگونگی پیدایش و بقای آن است، لذا احساس تعلق داشتن ایرانیان به یک محیط جغرافیایی ویژه، فرهنگ، و ایده‌ها و ارزش‌های اسلامی در زمره مسائل هویت ملی ایران است (اللهی‌منش ۱۳۸۶: ۳۲).

در ارتباط با انقلاب اسلامی ایران می‌توان گفت این انقلاب موجب هویت بخشیدن به ایرانیان در چارچوب جغرافیای سیاسی شد؛ هویتی مستقل و عزت طلب که حاضر به تحمل سلطه نبود. انقلاب اسلامی درصدد نوعی هویت بخشی به جامعه ایران بود؛ هویتی که تصور می‌شد تاکنون مبنای ایدئولوژیک اسلامی نداشته است. بنابراین به دنبال آن به شدت بر ارزش‌های اسلامی تاکید شد و متقابلاً ارزش‌های ملی به طور نسبی اهمیت خود را از دست دادند و این گفتمان انقلاب اسلامی بود که باعث تحول هویت ملی و ارائه هویت جدید بر پایه ارزش‌ها و باورهای اسلامی برای ایرانیان شد (Arjmandi 1986: 55-64). بدین ترتیب، ایدئولوژی انقلاب اسلامی از یک سو به طرد و نفی ارزش‌ها و ارکان هویت ملی رژیم پهلوی پرداخت و از سوی دیگر در بردارنده ایده و ارمان تاسیس یک هویت ملی نوین بر پایه ارزش‌ها و اصول اسلامی بود (احمدوند ۱۳۷۴: ۶۹).

در تحلیل هویت از نگاه سازه‌انگاران بیان کردیم که هویت از منظر آنان یک امر تکوین یافته است. بنابراین در تحلیل سیاست خارجی یک نظام سیاسی از منظر هویت آن باید به منابع هویتی در جامعه و تاریخ پرداخت تا زمینه‌مندی آن را اثبات کرد (Taylor 1992: 45-52). یکی از مهم‌ترین منابع هویتی ج.ا.ایران اسلام‌گرایی و چارچوب‌های فقهی برآمده از آن است. براساس پارادایم سازه‌انگاری، رفتار خارجی ایران در قبال اسرائیل براساس فاکتورهای عینی نبوده، بلکه براساس هنجارهایی است که تأثیری مستقیم بر منافع و هویت ایران اسلامی دارد، هنجارهایی که نقش محدودکننده برای دولت‌ها بازی کرده و به مثابه معیاری برای رفتار محسوب می‌شوند (Roshandel 2000: 105).

بنابراین، مطابق با این نظریه، هنجارها نقش بسیار در ساخت هویت دولت‌ها داشته و موجب می‌شوند که آنها درکی از منافعشان به دست آورند. هنجارهای موثر بر تکوین سیاست خارجی ج ایران در طول دوران بعد از انقلاب در بعد داخلی، هنجارهایی مرتبط با سیاست خارجی هستند که از فرهنگ سیاسی ایرانیان نشأت می‌گیرند و این در حالی است که بخشی مهم از این فرهنگ سیاسی ج ایران را ابعاد مذهبی فرا گرفته است (کرمی ۱۳۸۱: ۱-۵).

براساس هنجارهای موجود در متون مذهبی تشیع، واحد تحلیل نه دولت سرزمینی دارای حاکمیت بلکه امت اسلامی است که در فراسوی مرزهای ایجاد شده توسط استعمار قرار دارد. مستضعفین و مظلومان جهان نیز در این واحد معنا می‌یابند که باید به کمک آنها شتافت. از همین رو، سیاست خارجی ج ایران باید در خدمت اهداف امت اسلامی بوده و منافع آنها را در اولویت قرار دهد (قهرمانپور ۱۳۸۳: ۳۵-۴۱).

از جمله هنجارهای دیگر که در این چارچوب می‌توان از آن نام برد، تفوق ارزش عدالت است. عدالت‌جویی به همراه صدور انقلاب یکی از ارزش‌های فرهنگ اسلامی است که بدل به نوعی ارزش در سیاست خارجی ج ایران شده است. بازتاب این ارزش را می‌توان در تاکید حمایت از مسلمانان جهان یا حمایت از جنبش‌های عدالت‌خواه و آزادی بخش مثل جنبش حزب ... لبنان و یا نهضت آزادی بخش فلسطین دید که در تقابل کامل با امنیت اسرائیل قرار دارد و موجب تیرگی هرچه بیشتر روابط میان ج ایران و این رژیم می‌شود.

ارزش دوم در شکل‌گیری هویت اسلامی، قاعده نفی سبیل است که بر اساس آن سلطه غیرمسلمان بر مسلمان شدیداً نفی شده است. بر همین اساس، جمهوری اسلامی ایران، اسرائیل را مظهر سلطه‌ی ارزش‌های غربی و استعمارگرایانه می‌داند و هرگونه سازشی را با این رژیم نفی می‌کند (یوسفی ۱۳۸۲: ۳۲-۴۴). از سوی دیگر، تقسیم دارالسلام و دارالکفر و وظیفه دولت اسلامی در مبارزه با دارالکفر جهت تغییر رفتار و یا نابودی آن و در نهایت حفظ مصلحت اسلامی همگی در جهت‌گیری سیاست خارجی ج ایران در قبال اسرائیل نقشی تعیین‌کننده دارند (عمیدزنجانی ۱۳۷۹: ۶۷-۶۱).

از دیگر منابع هویتی ج ایران، علاوه بر ارزش‌ها و ایده‌های اسلامی تجربه تاریخی ایرانیان است. به تبع چارچوب سازه‌انگاری، سیاست خارجی ج ایران به نوعی حاصل تاریخ معاصر ایران و به نوعی دیگر برسازنده آن است. ادراک و تلقی خاص که جامعه ایرانی در سال ۱۳۵۷ و بعد از آن نسبت به تاریخ معاصر داشته است منبعی است که در چهارچوب آن جهان حال حاضر برای انقلابیون معنا دار شده است. مردم ایران و کارگزاران آن، تاریخ معاصر ایران و سرنوشت آن را در نظام روابط بین‌الملل در قالب رفتار تهاجمی قدرت‌های استعمارگر از جمله آمریکا و دست‌نشانده

آن یعنی اسرائیل با بار منفی درک می‌کنند (ابراهیم منقی و حجت کاظمی ۱۳۸۶: ۲۳۴). در این فضای فکری، الگوی رفتاری و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل کاملاً طبیعی است. در ارتباط با همین ذهنیت تاریخی است که ایرانیان در تاریخ خود، جهان را در چارچوبی معنویت‌گرایانه و اخلاقی درک می‌کنند و نگرشی عدالت‌گرایانه دارند و برای خود رسالتی جهانی و رهایی‌بخش قائلند. تاثیر این ذهنیت را می‌توان در انقلاب اسلامی و ذهنیت انقلابیون از ماهیت، هویت و رسالت انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن در عالم کنونی یافت (گرن ۱۳۸۱: ۲۹-۶۵).

در تکوین هویت ج ایران به نقش اصول قانون اساسی نیز باید توجه کرد. با توجه به این قانون یکی از مهم‌ترین اهداف ج ایران حمایت از مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش و تعارض با آمریکا و اسرائیل است. مساله فلسطین و حمایت از آن هم در صدر اهداف سیاست خارجی ایران قرار گرفته است و از نظر این کشور، اسرائیل در منطقه خاورمیانه یک عامل بیگانه عامل استعمار غرب و به ویژه آمریکا - محسوب می‌شود.

این منابع هویتی در کلیت خود هویت و زبان انقلاب اسلامی ایران و نظام برآمده از آن را شکل داده‌اند. این هویت به نوبه خود بر شکل‌گیری منافع و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران نسبت به دنیای خارج از جمله اسرائیل نقشی عمده داشته است. برای درک رفتار سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف (چه قبل انقلاب و چه بعد از آن) باید بطور دائم به این منابع هویتی ارجاع دهیم. البته با توجه به تاکید سازهانگاران بر قوام متقابل ساختار-کارگزار و تغییر هویت‌ها و دگرگونی‌های نظری و رفتاری در رفتار سیاست خارجی ایران، می‌توان این‌گونه بیان کرد که قالب‌های هویتی متفاوت و متنوع در ساختارهای اجتماعی ایران وجود داشته و انعکاس آن در حوزه سیاست خارجی تاثیر بسیار گذارده است و طبیعی به نظر می‌رسد که سیاست خارجی ایران در قبال کشورهای دیگر از جمله اسرائیل دچار تغییرات مرحله‌ای گردد.

نتیجه

در این مقاله تلاش شد تا با حرکت از سازهانگاری به عنوان نظریه‌ای برای تحلیل روابط بین‌الملل، به نقشی که می‌تواند در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ج ایران در قبال اسرائیل در بعد از انقلاب داشته باشد، برسیم و از این منظر بنگریم که چه نوع تجویزی برای سیاست خارجی ایران در قبال این رژیم در عمل قابل استخراج است.

بر اساس پارادایم سازهانگاری و بر اساس روندهای تعامل تکراری، میان ایران و اسرائیل هویت‌ها و انتظارات نسبتاً ثابت شکل گرفته است که طرفین را وادار می‌کند یکدیگر را دشمن درجه یک هم به حساب آورند. همچنین این پارادایم به ما خاطر نشان می‌کند که عامل تعیین‌کننده در

رفتار ج ایران در قبال این رژیم فاکتورهای مادی نبوده، بلکه هنجارهایی است که تاثیر مستقیم بر هویت و منافع ایران دارد.

همان‌گونه که در طول مقاله اشاره شد، تغییر سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل را نمی‌توان بر اساس دو پارادایم واقع‌گرایی و لیبرالیسم که بر خردمند بودن و عقلانی بودن دولت‌ها و منافع مادی آنها تاکید می‌کنند، تبیین کرد. چرا که با پیروزی انقلاب اسلامی علی‌رغم وجود تهدیدات مشترک علیه ایران و اسرائیل از جمله رادیکالیسم عربی، روابط آنها قطع شده که روند تا به امروز ادامه دارد.

در این مقاله با پیروی از آموزه‌های سازه‌انگاران در تاکید بر هویت و تاثیر عوامل فرهنگی در شکل‌گیری منافع و تصویر دولت‌ها از یکدیگر، جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل در قالب همین مفاهیم تبیین شد. چرا که طبق این دیدگاه رابطه ما با جهان بیرون بر اساس درک ما از خود، دیگران، نظام و قواعد شکل می‌گیرد. در کل این‌گونه استنباط می‌شود که سیاست خارجی ج ایران متأثر از هویت نظام سیاسی آن بوده و این کشور نمی‌تواند الزامات هویتی خود را در این فرایند نادیده گرفته و در عین حال نسبت به خطر از بین رفتن این هویت بی‌تفاوت باشد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی

- ۱- سجادی‌پور، محمد کاظم (۱۳۸۳) چهارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۲- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱) جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
- ۳- گرن، گنویدن (۱۳۸۱) جهان معنوی ایرانیان، ترجمه محمود کندری، تهران: نشر میترا.
- ۴- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۹) فقه سیاسی: حقوق و تعهدات بین‌المللی در اسلام، تهران: سمت.
- ۵- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- ۶- ولدانی، اصغر (۱۳۸۲) روابط خارجی ایران در بعد از انقلاب اسلامی، تهران: اوای نور.
- ۷- ونت، الکساندر (۱۳۸۴) "نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل"، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

ب. مقاله نامه

- ۱- احمدوند، شجاع (۱۳۷۴) "فرایند بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی ایران"، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ش ۱، صص ۶۴-۸۱.
- ۲- الهی منش، محمد حسن (۱۳۸۶) "تاثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر هویت ملی ج ایران"، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۳، صص ۲۹-۵۵.
- ۳- حاج یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲) "سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ش ۱، صص ۲۲-۵۴.

- ۴- قهرمان پور، رحمن (۱۳۸۳) "تحلیل تکوین گرایانه سیاست خارجی ایران"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، ش ۲۳، صص ۴۵-۵۲.
- ۵- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳) "هویت، دولت، سیاست خارجی"، **فصلنامه سیاست خارجی**، ش ۱، صص ۳۳-۵۲.
- ۶- متقی، ابراهیم و حجت کاظمی (۱۳۸۶) "سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی ج ایران"، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، ش ۴، صص ۲۰۹-۲۳۹.
- ۷- هادیان، ناصر (۱۳۸۲) "سازه‌انگاری از روابط بین الملل تا سیاست خارجی"، **فصلنامه سیاست خارجی**، ش ۴، صص ۴۵-۷۰.
- ۸- یونسینان، مجید (۱۳۸۰) "ایران و رژیم صهیونیستی"، **گزیده تحولات جهان**، ش ۱۱، صص ۲۴-۵۱.

ج. خارجی:

- 1- Adler, Emanuel (1997), "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics", **European Journal of International Relations**, vol. 3.
- 2- Delanty, Gerard (1997), **Social science : Beyond constructivism and Realism**, Buckingham: open university press.
- 3- Gergon, Kenneth (2001), **Social constructivism in context sage publication**.
- 4- Guzzini, Stefano, (2000) "A Reconstruction of Constructivism in International Relations", **European Journal of International Relations**, vol. 6.
- 5- Howard, peter (2005), "constructivism and Foreign Policy", **presented at the Annual meeting of the International politics**.
- 6- Katzenstein, peter (1996), **Cultural norms and National security**, Ithaca: Cornele university press.
- 7- Kushner, Saville, (1996), "The Limits of Constructivism in Evaluation", **Evaluation**, vol. 2.
- 8- Kubalkova, vendulka (2001), **Foreign Policy in a constructed International politics in a constructed world**, Armonk: M.E sharpe.
- 9- Letner, Howard (2005), **Public Policy and Foreign Policy**, Boston: Butterworth.
- 10- Lepgold and Nincic, (2001), **International Relations and the Issues of policy Relevance**, new York: Colombia university press.
- 11- Neimeyer, Robert (2003), "Coherent Constructivism", **Theory Psychology**, vol. 13.
- 12- Onuf, Nicholas (1989), **world of our Making**, cambridg: university of south Carolina press.
- 13- Porcel, Quero (2001), "The place of History in the Making of Foreign Policy", **in Kubalkova.M.E.sharpe**.
- 14- Price and smith, R.M and Reus (1998), "critical International Theory and constructivism", **European journal of International relations**.
- 15- Roshandel, Jalil (2000), "Iran's foreign policy and security", **security Dialog**, vol 31.
- 16- Ritbergger, Volker (2002), Approaches to the Foreign Policy Derived from International Relations theories, **paper prepared Annual meeting of the International studies**. New Orleans: march
- 17- Reuse Smith, C. (2001), "Constructivism", In Burchill, Linklater.
- 18- Sulfaro, Valerie (1996), "The Role of Ideology and Political Sophistication in the Structure of Foreign Policy Attitudes", **A. American Politics Research**, vol 24.
- 19- smith, steve (2001), "Foreign Policy is what states Make of it", **in Foreign Policy in constructed world**.
- 20- Taylor, charls (1992), **source of self: the making of Modern Identity**, ambridge: Cambridge university press.

- 21- Väyrynen , Raimo (1972), “ **Notes on Foreign Policy**”, Research Cooperation and Conflict , vol. 7.
- 22- Wæver, Ole (1990), “The Language of Foreign Policy”, **Journal of Peace Research**, vol. 27.
- 23- Wendt, A (1994), “Collective Identity formation and international state”, **American political science Review**.
- 24- Wendt, A (1999), **social theory of International Politics**, Cambridge: Cambridge university press.
- 25-Wendt, A (1992) “ Anarchy is what states make of it, in **Viotti and Kauppi**.
- 26-Willmer, frank(2002), The social construction of the man , state and war, London:Routledg.
- 27-Wind, M (1997) “ **The Rules of Anarchy**”in Neumann and Waever.
- 28- Zehfuss, Maja(2001), “ **Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison**”, European Journal of International Relations; vol 7.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"بررسی عملکرد شورای امنیت در حل بحران بوسنی و هرزگوین"، سال ۷۶، شماره ۳۶؛ "راهبردهای توسعه پایدار در سازمان ملل متحد"، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ "کارنامه کمیسیون حقوق بشر درباره ایران (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) سال ۶۰، تابستان ۸۲؛ "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله (با نگاهی به جایگاه جامعه اروپایی در این سیاست)"، سال ۸۵، شماره ۷۳؛ "جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی"، دوره ۳۷، شماره ۳، سال ۸۶؛ "چشم انداز فقر در عصر جهانی شدن"، دوره ۳۸، شماره ۲، سال ۸۷؛ "سازه انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل"، دوره ۳۹، شماره ۱، سال ۸۸.